

جنبش دانشجویی آذربایجان و عصیانی به نام "هادی حمیدی شفیق"

اکبر پاشایی

Achachi.az@gmail.com



اکبر پاشایی دانشجوی رشته فیزیک و دبیر کانون دانشجویی "استاد شهریار" دانشگاه اورمیه روز اول خرداد ماه امسال همزمان با سالگرد اعتراضات گسترده تورکهای آذربایجان در سال ۱۳۸۵ توسط مأمورین حراست دانشگاه اورمیه به عوامل اداره اطلاعات تحویل داده شد. او پس از هفته‌ها بازجویی توأم با شکنجه در بازداشتگاه اداره اطلاعات به زندان ارومیه منتقل گشته و دهم تیرماه با قرار وثیقه از زندان آزاد شد. وی از روز ۱۹ خرداد به مدت ۴ روز در اعتراض به رفتار نیروهای امنیتی دست به اعتصاب غذا زده بود. دادگاه این فعال دانشجویی ۲۵ مرداد ۱۳۸۶ برگزار شد. در این دادگاه از او در مورد همکاری با نشریه "اویانیش"، تبلیغ و فراخوانی مردم جهت تظاهرات خرداد ۸۵ از طریق ارسال اس.ام.اس و قرآنت بیانیه در تحصن خردادماه ۱۳۸۵ دانشجویان دانشگاه اورمیه بر علیه روزنامه ایران، سؤال شد. دادگاه انقلاب اسلامی اورمیه (قاضی درویشی) در آذرماه امسال وی را به یک سال حبس که به مدت سه سال تعلیق می‌شود، محکوم کرد.

بولوم آیدین

آلنیم آچیق

باجاریرسان ای قار انلیق، قارشیمایچبخ!

از آغاز سال تحصیلی ۸۴-۸۵ تا حماسه خرداد ۱۳۸۵ و قیام ملت آذربایجان علیه محرومیت‌ها و تبعیض‌ها، اندک فرصتی بود که مجموعه دانشجویان هویت طلب دانشگاه اورمیه در فضایی که همدلی و اتحاد در آن موج می‌زد؛ اقدام به انتشار مجموعاً ۲۶ شماره نشریه دانشجویی در قالب نشریات (اویانیش، یول بیر، کشاورزان جوان، اولوس، یاشیل، و هارای) و برگزاری چندین برنامه شب شعر و موسیقی آذربایجانی، همراه با جلسات هفتگی کانون شهریار، آمادگی نسبی لازم را برای برگزاری تحصن اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۶ دانشگاه اورمیه را به بهانه کاریکاتور موهن روزنامه دولتی ایران فراهم آورده بودند. به یاد دارم متعاقب پخش خبر چاپ کاریکاتور در روزنامه ایران، جمع حدود ۱۰۰ نفری که برای اخذ مجوز تحصن در ساختمان ریاست دانشگاه حضور پیدا کردند، هیچکدام به تهدیدها و تطمیع‌های عوامل حراست و دعوت به آرامش اعضای هیئت رئیسه توجهی نکردند و پافشاری برای برگزاری تریبون آزاد نتیجه داد. تحصن ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ در محوطه دانشکده کشاورزی، که جمعی بالغ بر سه هزار نفر دانشجویان از تمامی دانشگاه‌های اورمیه در آن حضور داشتند، این باور را در بین شرکت‌کنندگان به وجود آورده بود که تنها با ایستادگی و همدلی می‌توان در مقابل فشارها ایستاد، باج نداد، و خواسته‌های کاملاً بر حق و منطقی را به کرسی نشاند. و این ایستادگی همانا در بی‌هراسی از آنچه محروم شدن از امکانات رفاهی، احضار به کمیته‌های انضباطی، و یک پله بالاتر، احکام تعلیقی، توبیخ‌های کتبی و اخراج هستند که دستاویز و حربه‌ای در ترساندن و به انفعال کشاندن دانشجویان به کار می‌رود.

دو روز بعد، یعنی ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۵، تجمعی مشابه در دانشگاه آزاد اورمیه برگزار شد و آنچه جلب توجه می‌کرد این بود که در فضای محدود برای فعالیت‌های فرهنگی این دانشگاه نیز، هستند فعالانی که چشم بر منافع شخصی شان بستند و مسئولیت‌گردن نهاده و بر آنچه بر ملت آذربایجان رفته بود، اعتراض کنند. بالاخره شعله‌های اعتراضات دانشگاه‌های اورمیه به حماسه دوم خرداد ۱۳۸۵ اورمیه نیز کشیده شد و حضور دانشجویان جلوه ویژه‌ای به این قیام عظیم ضد تبعیض نژادی ملت آذربایجان بخشید. متعاقب آرام شدن اوضاع در بنبوچه امتحانات آخر ترم، فرصت برای تسویه حساب و سرکوب نمادهای فرهنگی دانشگاه ایجاد شد.

کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه اورمیه در یک اقدام خود سرانه، تمامی نشریات مرتبط با حرکت ملی آذربایجان را لغو امتیاز کرد و حتی به مدیران مسئول این نشریات اجازه حضور در جلسه کمیته ناظر بر نشریات، در دفاع از عملکردشان، داده نشد.

در نامه صادره از سوی این نهاد، علت لغو امتیاز نشریات جملگی، تلاش برای تضعیف همبستگی ملی، تبلیغ و ترویج اندیشه های آتاتورکی، دامن زدن به اختلافات قومی، تحریف و جعل تاریخ آذر بایجان ذکر شده بود !!!
آن موقع کسی را یارای اعتراض نبود که همگی در فکر امتحانات بودیم. دوباره در خلوت تابستان همان سال کانون استاد شهریار بدون اطلاع قبلی پلمپ شد و حتی کانکسی را که متعلق به آن بود را از جا کنده و با جرثقیل به خارج دانشگاه انتقال دادند، کانون استاد شهریار تکفیر شده بود به جرم اغتشاش، فعالیت در راستای تجزیه کشور، تبلیغات پان تورکیستی !!!



تابستان همان سال ۱۳۸۵ دیواری شبیه دیوارهای حائل، مجموعه خوابگاههای پردیس نازلو را به بهانه تامین امنیت دانشجویان به اسارت خود در آورد. حال راحت تر می شود ذهنیت و نگاه دانشجویان جدید الورد دانشگاه اورمیه را در بدو ورود به دانشگاه (سال تحصیلی ۸۵-۸۶) تصور کرد که مسئولی در جشن ورودی ها اظهار فضل فرموده بودند که مواظب باشید در دام این ارادل و اوپاش نیفتید (منظور فعالان حرکت ملی و جنبش دانشجویی آذربایجان) نیفتید که دستمان در توییخ و تعلیق و اخراج باز است. دستگیری تعدادی از دانشجویان دانشگاه اورمیه در جریانات خرداد ماه و احکام تعلیقی که در تعطیلی تابستان برای امضا کنندگان درخواست برگزاری تحصن صادر شده بود مزید بر علت شد تا بر آن همه جفایی که بر دانشجویان، نشریات

و کانون رفته بود نتوانیم در مقام شایسته ای پاسخ دهیم و تمام هم و غم ما رفع احکام تعلیقی بود که بالاخره باز هم طبق معمول تحصنی در ۱۵ آذر سال ۱۳۸۵ باعث شد تا مسئولان از عناد خود دست بردارند و مجبور به لغو این احکام شوند. با وجود کمبود هاو خلا های به وجود آمده هیچگاه فعالیت های مدنی در این دانشگاه به سردی نگراییده و همچنان که هنوز هم هست این دانشگاه قلب تپنده جنبش دانشجویی آذربایجان به حساب می آید.

اواخر سال ۱۳۸۵ بود که باخبر شدیم دانشجویی از دانشگاه آزاد اورمیه چهار ماه است که در زندان بسر می برد. فقط این می دانستیم که نامش هادی حمیدی شفیق و دانشجوی رشته معماری است و بس. واقعیت این بود که ما هادی را نمی شناختیم و صد افسوس که چه دیر شناختیم.

هادی را بار اول در زندان مرکزی اورمیه دیدم. موقع انتقال از بازداشتگاه اطلاعات به زندان مدام در تصور فضای زندان بودم. وارد بند ۱۲ که بند جرائم امنیتی نامیده می شود که شدم انگار کسی منتظر است تا پناهی باشد برای مهمانان تازه وارد، هیچ گاه از خاطر نخواهد رفت در مدت کوتاهی که با هادی بودم، هیچ احساس غریبی و دلنگی به من دست نداد. این نه تنها احساس من که احساس تمام کسانی بود که در بحبوحه ی خرداد 86 گذرشان به زندان اورمیه افتاده بود. استقبال گرم هادی و برخورد های پر شور و هیجان وصف ناپذیرش فضای زندان را برای همه همفکران، امیدوارانه و با نشاط ساخته بود. در اولین برخورد با هادی ناخودآگاه تصویر تحصن دانشگاه آزاد اورمیه در ذهنم تداعی شد و همان لحظه فهمیدم هادی همان جوانی ست که به تنهایی مسئولیت آن تجمع را به جان خریده بود و در اوضاعی که کمتر کسی در برگزاری آن حاضر به همکاری با وی شده بود حس تعهد و مسئولیت پذیری علتی شده بود که هادی جو سکوت دانشگاه را بشکند و...

هادی بار اول در تظاهرات خرداد ۱۳۸۵ دستگیر می شود و بعد از تحمل ۴۵ روز بازداشت و سلول انفرادی، با قرار وثیقه سنگین آزاد می شود. در همان دوره همانند هادی داشتیم دوستانی که گذرشان حتی اگر کوتاه هم که شده باشد به بازداشتگاه اطلاعات افتاده بود اما تفاوت در این بود، آن که ایمان و اعتقاد دارد با آنکه صرفا علاقمند است مشخص شود. همان عده محدود به سانسور و خود سانسوری عجیبی مبتلا شدند، مرادم از خود سانسوری نه فقط همان عقل مصلحت اندیش و احتیاط، که پلیس درونی شده ایست که ترس و ارعاب را در جان آدمی می نشاند. به خلوت و انزوا پناه بردند و اگر از گذشته شرمند نشده باشند تنها به ذکر یاد و خاطره گذشته ها و فعالیت هایشان بسنده می کردند. اما ترس معنایی نمی توانست داشته باشد از چیزی که حق ماست حتی اگر در هیچ قانونی نوشته نشده باشد که باید و حتما

حق داریم به زبان مادریمان بنویسیم، یاد بگیریم و رشد کنیم و به رفاهی که لایق هر آذربایجانی ست دست یابیم. فعالیت های ما غیر قانونی نبود و نیست ولی دادگاهی که در آن محاکمه می شویم تفسیرهای مختص به خود را دارد.

هادی بار دوم در ۲۰ آذر ۱۳۸۵ با وجودی که به قید وثیقه آزاد بود عصیان بر علیه تحقیر، تبعیض و نابرابری را بر دیوارهای آذربایجان فریاد زد و همان شب توسط ماموران اطلاعات سپاه دستگیر شد و طی یک ماهی که در بازداشت بود دو انگشت دستش را برای گرفتن اعتراف و اقرار زیر شکنجه شکستند و هفته ها او را به همان حال رها کردند که اثر شکستگی انگشتانش مؤید این امر بود.

هادی به استناد سابقه کیفری قبلی و سی دی کذایی که به وی نسبت دادند در احکام جداگانه ای به اتهام اقدام علیه امنیت ملی در احکام جداگانه ای به ده ماه و هفت ماه حبس محکوم شد. اگر چه در حکم صادره محکومیت هفت ماهه دو بار در شعبه اول دادگاه انقلاب تبرئه شد ولی با شکایت دادستان عمومی آن شعبه بعنوان مدعی العموم حکم دوم حبس هفت ماه وی در شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان تثبیت شد و وی مجموعاً به ۱۷ ماه حبس محکوم گشت. و اما آن چه ما در زندان از هادی دیدیم انسانی بود امیدوار که هیچ گاه پشیمانی در مخیله اش نمی گنجید و همچنان با نیرویی عجیب از آذربایجان و آینده سخن می گفت. اما جفا بر هادی در زندان هم تمام نشد. در زندان بود که هادی را با پابند (همان غل و زنجیری که در قرون وسطی به پای بردگان می بستند) روانه ی دادگاه کردند تا در دادگاه تجدید نظری که دو بار در آن تبرئه شده بود محکوم شود.

در زندان بود که بارها مانع ملاقات هادی با خانواده و مادرش شدند به این بهانه که هادی نظم زندان را رعایت نمی کند. آنچه مسلم بود رفتار و شخصیت احترام برانگیز هادی که فردیست آرام و اهل مطالعه و مورد احترام زندانیان چه ترک و چه کرد به مذاق بعضی ها خوش نیامده بود و قرار بر اذیت، تحقیر، و شکستن روحیه بود. اما هادی خم بر ابرو نیاورد که هیچ، اعتنایی به این به قول خودش (بچه بازی ها) نداشت.

در زندان بود که حکم اخراج وی از دانشگاه صادر شد به این دلیل که هادی نتوانسته بود در دانشگاه حضور پیدا کند و این در حالی بود که تنها ۱۲ واحد درسی تا فارغ التحصیلی فاصله داشت.

در زندان بود که شکایت هادی از عوامل ضرب و جرح وی و شکنجه گراننش به جایی نرسید و فریاد دادخواهی هادی کاملاً مسکوت ماند. شاید هادی حق نداشت اعتراض کند ولی حق دارند کسانی انگشتانش را خرد کنند، کسی چه می داند؟!؟!!

در زندان بود که به خاطر اعتراض به شرایط نامناسب زندان به مدت یک هفته در قرنطینه زندان محبوس شد، جایی که اکثراً معتادان و قاتلان سرکش را برای تنبیه به آنجا روانه می کنند. و قرنطینه زندان جایی نیست جز اتاقی کثیف، تاریک و خیس که حتی برای خواب نیز مجبور می شوی سرپا بایستی. اما هادی استقامت کرد و غرور و عزت را برای دانشجوی آذربایجانی معنایی دوباره داد.

و در زندان بود که با انتقال وی به زندان تبریز (محل سکونتش) موافقت نشد.

و هم اینک در زندان است که شکایت صدا و سیمای اورمیه مبنی بر ادعای خسارت برای تخریب و تحریک به هادی ابلاغ می شود. آیا شرمندگی احکام قبلی برای دیوان قضاوت کفایت نمی کند که دیگر بار بازی جدیدی را شروع می کنند؟؟؟

و هم اینک هادی ۱۴ ماه است که در زندان اورمیه دوران محکومیتش را سپری می کند. و هم اینک ...

اما آنچه که در این میان زجر بی حرمت کردن ملتی را برایم تحمل ناپذیرتر ساخت نه تنها زندان و شکنجه هایی ست که بر هادی رفته بود، که فرزندان آذربایجان خود نیک آگاه هستند بی تحمل زندان و پرداخت هزینه در راه ایده آل وطن نمی توان به حقوق حقه خود نائل آمد بلکه محرومیت حرکت از شناختن و شناساندن اعتقادی بنام هادی بود. شش ماه از دستگیری اش می گذشت و هنوز زندان اورمیه بودن هادی را در خود حبس کرده بود. بودن دانشجویی که ایمان به خاک و خونس مبارزه را معنایش می کرد. بودنی که کم ادعا بود و گمنام و حسرت می خورم بر ساعت ها و ثانیه هایی که وقت خود را در اتاق های دانشجویی به تحلیل و رنجش از گزافه گویی های (بخوانید تنوری پردازانی که خود را صاحب حرکت و دیگران را آرائی میلتچی سی، دلال منش، عوام، بی سواد، شارلاتان، شهرت طلب، منفعت طلب، انگل و فعالان مستقلی همچون هادی را کسانی می دانند که به بیوست عمل و اسهال در گفتار دچارند می دانند. بی آن که خود [...]، بگذریم) تلف کردیم. غافل از آنکه نزدیک خودمان دو سه خیابان بالاتر هادی رادیکالیسم پراتیک را، که

بعضی ها در سخن داعیه دارش هستند، به چالش عمل کشانید و مبارزه می کرد در پاسخ به نیاز برتری بنام آذربایجان و ایمان آورده بود به درد آذربایجانی بودن و گله ای نکرد از متکبرانی که آسودگی و راحتی وجدان خود را در محکوم کردن قربانی می بینند و نه در انتقاد از بی عدالتی هایی که بر حقانیت امثال هادی می رود. که این چنین استبدادزدگانی را اخلاقی نیست جز حسادت ، خودبزرگ بینی و نفی دیگران که با جملاتی چون "ما که مهمتریم، ما را چرا دستگیر نمی کنند، ما که آغازگر و سیاسی کنندگان جنبشیم ، ما که خطرناکتریم، ما که...، ما که...، ما که...". و امثال هادی را یک عده جوان احساسی می دانند که عقلانیت خویش باخته و بی تفکر فقط با سرنوشت خود بازی می کنند و ...، سعی در توجیه وجدان و سکوت خویش می نمایند .

اما هم اکنون به جرات می توان در مقام تعهد ، مسئولیت ، شعور و عمل هادی را شرف جنبش دانشجویی آذربایجان نامید.

به امید روزی که[...]

پایان